جوان و بحران هويت

محمد سبحانى نيا

يكى از پديده هايى كه از سال هاى پايانى دوران نوجوانى آغاز شده و مى تواند در سال هاى جوانى نيز ادامه پيدا كند, بحران هويت است. طرح پرسش هايى مانند: من كيستم؟ به كجا تعلق دارم؟ به كجا مى روم و نظير آنها, مظهر هويت يابى نوجوان است.

نوجوان كه در گذشته اى نه چندان دور, فاقد تحليل و قدرت استدلال بود, اينك مى خواهد از راز و رمز امور سر در آورد. از اين رو مى توان گفت يكى از مسائل مهم در شكل گيرى شخصيت نوجوان, مسئله كشف خود و هويت خويش است. نوجوانى كه در طول دوران كودكى مسائلش به وسيله پدر و مادر حل و فصل شده است, در دوره نوجوانى, با اين كه تجربه لازم ندارد, بايد خود درباره آنها تصميم بگيرد. اگر او با راهنمايى والدين و مربيانش بتواند بر مشكلات دوران بلوغ فائق آيد, به تدريج خواهد توانست از دوره سردرگمى و گم گشتگى خارج شود و شخصيت و هويت خود را به ثبات برساند. در غير اين صورت, خود را در گرداب بزرگى خواهد يافت كه چه بسا نتواند از آن رهايى يابد. هرچند اريكسون, روان شناس معروف, يادآور مى شود كه براى هر فردى امكان دارد بحران هويت روى دهد و منحصر به دوره نوجوانى يا جوانى نيست.1

توجه به آثار و نتايج ناگوار فقدان هويت ما را بر آن مى دارد كه بحث هويت را با دقت دنبال كنيم و راه كارهاى نيل به آن را مورد مطالعه قرار دهيم.

مفهوم شناسى هويت

بعضى از فرهنگ ها, هويت را مترادف با شخصيت و اصليت آورده اند, در حالى كه اين دو كاملاً با يكديگر مترادف نيستند. هويت, مفهومى گسترده تر از شخصيت دارد, زيرا شخصيت فقط در مورد انسان به كار مى رود, ولى هويت, انسان و غير انسان را نيز شامل مى شود.2

در (فرهنگ عميد) هويت چنين تعريف شده است: هويت يعنى حقيقت شىء يا شخص كه مشتمل بر صفات جوهرى او باشد. همچنين به معناى شخصيت, ذات, هستى و وجود و منسوب به (هو) مى باشد.3

در فرهنگ معين آمده است: هويت يعنى ذات بارى تعالى, هستى, وجود, آنچه موجب شناسايى شخص باشد. هرگاه ماهيت با تشخص لحاظ و اعتبار شود, هويت گويند.4

دهخدا نيز هويت را همان تشخص دانسته و مى گويد: همين معنا ميان حكيمان و متكلمان مشهور است.5

اريك اريكسون مى نويسد: هويتى كه نوجوان در صدد است كه به طور روشن با آن مواجه شود اين است كه او كيست؟ نقشى كه بايد در جامعه ايفا نمايد چيست؟ آيا او كودك است يا بزرگ سال؟ آيا او توانايى آن را دارد كه روزى به عنوان يك همسر يا پدر و مادر باشد؟ آيا او على رغم نژاد, مذهب يا زمينه هاى ملى كه او را از نظر مردم كم ارزش جلوه مى دهد, احساس اعتماد به نفس دارد.)6

اگر آدمى براى پرسش هاى زير پاسخ مطمئن و متقاعدكننده اى بيابد, در حقيقت, هويت خويش را باز يافته است. بداند جايگاه, منزلت و مرتبت او دقيقاً چيست و چه تعريفى دارد؟ آگاه باشد كه چه پيوندها, رشته ها و ارتباط هايى او را به خود و جهان خارج از خود متعلق مى سازد؟ درك كند كه چه نقش ها, وظايف و مسئوليت هايى در قبال خود و ديگران بر عهده دارد؟ شناخت واقع بينانه اى از توقعاتش نسبت به خود و ديگران به دست آورد و در نهايت, نسبت خود را با گذشته, حال و آينده به درستى بداند.

روان شناسان اجتماعى در تعريف هويت گفته اند: هويت (مجموعه ويژگى هايى است كه تفاوت فرد از ديگران يا شباهت او به ديگران را موجب مى گردد, كه براى ساختن آن عناصر زيادى مورد استفاده قرار مى گيرد. هر شخص براى به وجود آمدن تصوير ذهنى از خود, بر تفسيرى كه از واكنش هاى ديگران درباره خود دارد, تكيه مى كند.)8

پاسخ به سؤالِ از كجا آمده ام و چه كارى بايد بكنم و سرانجام من چيست, همان هويت يا خود ماست. در آموزه هاى دينى هرچند اين واژه با خصوصيات مذكور طرح نشده, ولى از عبارت ها و اشارت هاى ديگر مى توان حقيقت (هويت) و (خود) را استخراج كرد. امام على$ فرموده اند: (رحم الله امرءاً علم من أين و فى أين و الى أين;9 آن كس كه بداند از كجا آمده, در كجاست و به كجا رهسپار خواهد شد, مشمول رحمت الهى خواهد بود). در ابياتى از ديوان شعر منسوب به آن حضرت مى خوانيم: اى انسان آيا گمان مى كنى كه تو موجودى حقير و كم مقدارى؟ و حال آنكه راز جهانى بزرگ در كتاب روح تو مندرج است. درد تو از خود توست, ولى به آن آگاهى ندارى و درمان تو نيز در خود توست, ولى آن را نمى بينى.10

آن حضرت خود انسانى را گوهرى ارزش مند توصيف نموده و سربلندى و سرافرازى انسان را در گرو پاس داشت آن و پستى و پلشتى را در ارج ننهادن به آن مى داند.11

خوديابى و خود فراموشى

از واژگانى كه به (هويت) نزديك است و چه بسا مترادف با آن تلقى مى شود, واژه (خود) مى باشد كه در نظام تربيتى و اخلاقى اسلام با عنوان خوديابى و خود فراموشى تعبير شده است. امير مؤمنان على$ مى فرمايد: (عجبت لمن ينشد ضالّته وقد اضلّ نفسه فلا يطلبها;12 تعجب مى كنم از كسى كه در جست وجوى گمشده اش برمى آيد و حال آنكه خود را گم كرده و در جست وجويش برنمى آيد.)

استاد مطهرى با اشاره به اينكه مسئله (خود را گم كردن) و (خود را نيافتن) و در مقابل (خود را بازيافتن) ريشه در معارف اسلامى دارد, مى نويسد: (بحث از خود بيگانگى مقوله اى نيست كه فرهنگ غرب و دانشمندان غربى آن را كشف كرده باشند, بلكه اين مسئله ريشه در فرهنگ دينى و قرآنى ما دارد).13 ايشان ريشه همه ارزش ها را بازيافتن خود (هويت يابى) و ريشه همه ضد ارزش ها را گم كردن خود (فقدان هويت) مى داند و مى گويد: غايات و اهداف انحرافى داشتن, يكى از عواملى است كه انسان, غير خود را به جاى خود مى گيرد و در نتيجه خود واقعى را فراموش مى كند و از دست مى دهد و مى بازد. هدف و غايت انحرافى داشتن, تنها موجب اين نيست كه انسان به بيمارى خود گم كردن مبتلا شود; كار به جايى مى رسد كه ماهيت و واقعيت انسان مسخ مى گردد و مبدل به آن چيز مى شود.14

گر در طلب گوهر كانى كانى

من فاش كنم حقيقت مطلب را

قرآن مجيد بى هويتى را منشأ خودفروشى و خودزيانى مى داند, زيرا شخص بى هويت در يك دادوستد, ارزنده ترين گوهر و سرمايه خود را به بهاى بسيار پايين و ناچيز مى فروشد. پس هم خود را فروخته و هم در اين دادوستد زيان ديده است. آيه: (قل ان الخاسرين الذين خسروا نفسهم;15 بگو زيان كرده كسى است كه خويشتن خويش را فروخته است), ناظر به اين حقيقت است. بديهى است كه اين معامله, نتيجه اى جز خسارت و زيان ندارد. از اين رو قرآن مجيد مى فرمايد: (ولبئس ما شروا به أنفسهم;16 خود را به بد چيزى فروختند.)

دنيا بديـن خريدنـت از بى بصيريست

اى بد معاملت به همه, هيچ مى خرى

ضرورت احراز هويت

احراز هويت از آن جهت ضرورت دارد كه بخشى از نيازهاى اساسى انسان را تشكيل مى دهد. اريك فروم, جامعه شناس و روانكاو آلمانى, معتقد است: فرق انسان با حيوان, ابتدا در نيازهاى اختصاصى اوست. از اين رو شناخت او بدون آشنايى با اين نيازها ميسر نخواهد بود. اين نيازها عبارت اند از: نياز به تعالى, نياز به وابستگى, نياز به هويت, نياز به رجوع به اصل و نياز به وسايل راه يابى.

اين جامعه شناس آلمانى درباره نياز به هويت مى گويد: (هر فرد آدمى مايل است به اين كه هويت خاصى داشته باشد, از اين رو مى كوشد كه خويشتن را دريابد و بشناسد. در عين حال مى خواهد فردى باشد ممتاز و براى رسيدن به اين مقام, خود را به شخص يا گروهى از اشخاصِ نسبتاً مبرز و ممتاز, مرتبط مى كند يا به اصطلاح, خويشتن را با آنها همانند مى سازد).17 در حقيقت, منظور اريك فروم آن است كه هر انسانى به احساس خاص و منحصر به فرد بودن نياز دارد. اگر نتواند اين احساس را از طريق خلاقيت ايجاد كند, آن را از راه همانندسازى با انسان هاى ديگر تحقق مى بخشد.18

هريك از ما در زندگى خود افرادى را مى شناسيم كه سرگردان در بيابان ترسناك بى هويتى, بدون هدف و رنجور و مردد, شيرين ترين روزگار عمر خود را با تلخى و ناكامى تباه مى سازند و با هر نسيمى دگرگون شده و شخصيت ثابتى ندارند. به هر كجا سفر مى كنند يا با هركسى رفيق مى شوند, رنگ و بوى او را مى گيرند. در واقع خود را به چيزى وابسته نمى دانند و در وجودشان شخصيت مستقل احساس نمى كنند. مشكل اصلى آنها عدم احراز هويت است. بنابراين, ضرورت طرح اين موضوع در شرايط كنونى, با توجه به تعدد منابع هويت يابى و الگوهاى متنوع و متضاد كه فراروى نسل جوان و نوجوان است, بيش از هر زمان ديگر احساس مى شود.

اقسام هويت

1. هويت فردى: منظور از هويت فردى, شناخت توانايى ها, قابليت ها و ويژگى هاى رشد و تحول و نيازهاى اساسى روان است. با اين تعريف, هويت فردى با خودشناسى رابطه مستقيم دارد.

2. هويت اجتماعى: چنانچه فرد را از جنبه نقش ها و وظايف اجتماعى اش مورد مطالعه قرار داده و متقابلاً انتظارات جامعه از وى را بررسى كنيم, در حقيقت به درك مقوله هويت اجتماعى نزديك شده ايم. يكى از صاحب نظران شخصيت مى نويسد: (عدم توانايى در انتخاب شغل و يا عدم ادامه تحصيل, غالباً نمودى از بحران هويت يا گم گشتگى در نقش اجتماعى است.)19

3. هويت خانوادگى: منظور از اين نوع هويت, تعيين نسبت ميان جوان و خانواده او و پيوندهاى طرفين است.

4. هويت دينى: رابطه آدمى و نحوه تعلقش با دين, هويت دينى را تشكيل مى دهد كه نتيجه آن, احساس مسئوليت در قبال ارزش ها و باورهاى دينى است.

5. هويت ملى: منظور از هويت ملى, تكيه بر ميراث گذشته و مفاخر ارزش مند و درك ويژگى ها و صفات مميزه يك ملت است كه البته با ملى گرايى كاملاً متفاوت است, زيرا ملى گرايى غالباً در تقابل با ملت هاى ديگر و تفكيك منافع و مرزهاى خودى از سايرين تبيين مى شود.

6. هويت فرهنگى: در تعريف فرهنگ آمده است: (مجموعه عادات, باورها, هنر, موسيقى و ساير دستاوردهاى تفكر انسانى كه به وسيله گروهى از مردم در زمانى خاص به وجود آمده است).20 بنابراين, هويت فرهنگى همان نقشى است كه فرد در حوزه عادات و باورها ايفا مى كند.

جامعه, بستر مهم هويت

جامعه اى كه در آن زندگى مى كنيم, نقش مهمى در شكل دهى هويت ما دارد. همه ما در خانواده به دنيا مى آييم و بزرگ مى شويم, در مدرسه به تحصيل مى پردازيم, با دوستانمان معاشرت داريم و در محيط اجتماع رفت و آمد مى كنيم; به واقع ما محصور جامعه هستيم و در شكل گيرى هويت ما, گروه هاى مختلف نقش دارند.

مهم ترين بسترهاى اجتماعى هويت عبارت اند از:

1. خانواده: كوچك ترين واحد اجتماعى كه نقش مهمى در طراحى هويت انسان دارد, خانواده است. پدر و مادر با به كارگيرى ابزار مناسب مى توانند به سالم سازى هويت فرزندان خود كمك شايانى كنند.

2. محيط آموزشى: مراكز علمى و تحصيلى به عنوان خانه دوم اكثر نوجوانان و جوانان همواره بخش مهمى از هويت اجتماعى افراد را سامان مى دهند. هويت مثبت و منفى, تابع آموزش هاى اين مراكز است.

3. محيط اجتماعى: باورها, ارزش ها, سنت ها و آداب و رسوم موجود در جامعه كه از طريق برنامه هاى رسانه هاى جمعى مثل راديو, تلويزيون, مجلات, روزنامه ها و تصاوير به نسل هاى بعدى انتقال مى يابد, در سامان دهى هويت جمعى نقش تعيين كننده اى دارد.

بحران هويت

براساس نظريه (اريكسون), اگر هويت شخصيِ نوجوان در طى زمان و براساس تجربيات حاصل از برخورد صحيح اجتماعى به تدريج ايجاد شود و نوجوان بتواند خود را بشناسد و از ديگران جدا سازد, تعادل روانى وى تضمين مى شود; ولى اگر سرخوردگى و عدم اعتماد جايگزين اعتماد گردد و به جاى تماس با مردم, نوجوان گوشه گير و منزوى شود و به جاى تحرك, به ركود گرايد و به جاى خودآگاهى و تشكيل هويت مثبت, دچار ابهام در نقش خود شود, هماهنگى و تعادل روانى وى به هم مى خورد و به بحران هويت دچار مى شود.21

در بحران هويت, نوجوان شديداً دچار اضطراب و ناراحتى ذهنى است, به طورى كه نمى تواند جنبه هاى مختلف شخصيت خويش را در يك خويشتن قابل قبول و هماهنگ سازمان دهد. به هنگام بحران هويت, نوجوان در بعضى از اين موارد دچار ترديد و شك است: اهداف بلند مدت, انتخاب شغل, الگوهاى رفاقت, رفتار و تمايل جنسى, تشخيص مذهبى, نظام ارزش هاى اخلاقى, تعهد گروهى.22

بسيارى از افراد هنگامى كه دچار بحران هويت مى شوند, احساس پوچى, از خود بيگانگى, تنهايى و غربت مى كنند و قادر به انجام كارهاى مهم نيستند و در انتخاب كردن سر در گم مى مانند و يا اينكه هر روز و هر لحظه, به انتخاب جديدى دست مى زنند و بر انتخاب ديگران, بدون تحقيق مُهر تأييد مى زنند.

پيامدهاى بحران هويت

گسستگى و بحران هويت, پيامدهاى فراوانى دارد كه به برخى از آنها مى پردازيم:

1. احساس بيگانگى: يكى از آثار بحران هويت, احساس تنهايى و جدايى از ديگران است.

2. اشتغالات بى هدف: فردى كه خود را گم كرده و نقشى مؤثر براى خويشتن نمى يابد, خود را به هر موضوعى كه در دسترس اوست, مشغول نموده و انرژى اش را در آن زمينه صرف مى كند; مثل مكالمات بى هدف تلفنى, استفاده ناصحيح از موتور سيكلت و غيره.

3. شخصيت منفعل: افرادى كه به نحوى با مشكل فقدان هويت مواجه اند و در روند هويت يابى آنها اختلال وارد شده, معمولاً منتظرند تا ديگران براى او تصميم گرفته و شخصيتى برايشان قائل گردند. در اين صورت, ابتكار عمل, خلاقيت و تكامل هويت از دستشان خارج شده و سر رشته زندگى شان به ديگران سپرده مى شود و حتى از حيث ظواهر به ويژه لباس, آرايش موى سر و نظاير آنها, چشم انتظار اقدام ديگران اند. قرآن مجيد اطاعت بى چون و چرا و موضع منفعلانه قوم فرعون را محصول بى هويتى آنها مى داند و مى فرمايد: (فرعون قوم خويش را تحقير كرد و چنين بود كه از او اطاعت كردند.)23

عوامل مؤثر در پديدآيى بحران هويت

1. فقر معنوى: سقوط اخلاقى, بروز ناهنجارى در جامعه و بسيارى از بحران ها از جمله بحران هويت, ثمره نبود نظريات بنيادى مذهبى درباره هستى و انسان و در يك كلمه, عدم اعتقاد به مبدأ و معاد است. يكى از نظريه پردازان بزرگ تاريخ مى گويد: (بحران هايى كه اروپاييان در قرن حاضر دچار آن شده اند, اساساً به فقر معنوى برمى گردد. تنها راه درمان اين فروپاشيدگى اخلاقى كه غرب از آن رنج مى برد, بازگشت به دين است.)24

2. تحولات دوران بلوغ: شروع مرحله بلوغ در پسر و دختر معمولاً با تغييرات بيولوژيكى (زيستى) همراه است كه تصوير ذهنى از بدن و هويت شخصى نوجوان را تهديد مى كند. تحولات روانى عاطفى مانند زودرنجى, احساساتى بودن, درون گرايى, دوگانگى روانى و مخالفت كردن, از ويژگى هاى اين دوره به حساب مى آيد. (نوجوان با در نظر گرفتن تجربيات گذشته و قبول تحولات بلوغ مى خواهد هويت خويش را از نو بازسازى كند, حتى مخالفت و ستيز نوجوانان با والدين خود و عصيان آنان در برابر ارزش ها و قدرت ها و دخالت ديگران, براى تثبيت هويت و جدا نمودن هويت خويش از سايرين است).25 اگر نوجوان اين مرحله را به سلامت طى نكند, دچار آشفتگى شخصيت و اختلال در هويت خواهد شد. تحقيقات نشان مى دهد كه افراد بى هويت معمولاً در گذر از دوره كودكى به بزرگ سالى, يعنى دقيقاً در دوران بلوغ, دچار سرگشتگى و سرگردانى شده اند و اين دوره را به سلامت نگذرانده اند.

3. خانواده: با توجه به تحولات دوره بلوغ, نقش خانواده در هويت يابى يا بحران هويت نوجوانان مشخص مى گردد. برخورد صحيح پدر و مادر, با نوجوان به او كمك خواهد كرد تا از اين برهه پر تلاطم بگذرد, اما هرگونه بى مهرى از سوى آنان, نوجوان را به تضاد درونى خواهد كشاند, زيرا از يك سو مى خواهد مستقل عمل كرده و با پدر و مادر مخالفت كند و از سوى ديگر, از نظر اقتصادى خود را وابسته به آنها مى داند. طبيعى است كه اين تضاد درونى به رفتارهاى ضد و نقيض مى انجامد. خانواده اى كه فرزند خود را تحقير مى كنند, فرصت تصميم گيرى به او نمى دهند و به روحيه استقلال خواهى و مسئوليت پذيرى او توجهى ندارند, چه هويتى براى آن فرزند رقم مى زنند؟

4. آموزش و تربيت ناصحيح: بخش مهمى از هويت افراد در مراكز آموزشى شكل مى گيرد. اگر نهادهاى آموزشى و كانون هاى تربيتى, وظيفه خود را در قبال شخصيت و هويت دهى مناسب به اين افراد به شايستگى انجام ندهند, نتيجه اى جز وابستگى, بى هويتى, احساس حقارت در برابر بيگانگان و خودباختگى نخواهد داشت. امام خمينى(ره) با اشاره به نظام آموزشى زمان رژيم پهلوى مى گويد: (از بچگى ما را طورى تربيت كردند كه خيال مى كرديم خودمان هويت نداريم و بايد وابسته به اروپا و غرب باشيم. اين بچه كوچك تا آخر, تمام تعليم و تربيتش, تعليم و تربيت فرهنگ خارجى بوده, فرهنگ از خودمان نبوده است. تعليم و تربيت وابستگى بوده, مغزهاى اين بچه هاى ما را از كوچكى, وابسته تربيت كرده اند تا رسيده اند به جوان ها كه حالا مى بينيد كه همين جوان ها نمى توانند تفكر كنند كه ما خودمان آدميم. مى گويند: حتماً بايد يا وابسته به مثلاً فلان مملكت باشيم و يا وابسته به فلان مملكت.)26

خوش بختانه بعد از پيروزى انقلاب اسلامى با تغييراتى كه در سياست گذارى نظام آموزشى اعمال شد ـ هرچند نارسايى هايى وجود دارد ـ دانش آموزان ايرانى توانسته اند با اعتماد به نفس و احراز هويت, در المپيادهاى مختلف به موفقيت هاى بزرگى نايل گردند و در عرصه علم و صنعت و تكنولوژى از خود ابتكار و خلاقيت نشان دهند.

5. حاكميت سلطه گران: يكى از اهداف مهم استعمارگران در طول تاريخ, سلطه فرهنگى بر كشورها بوده و هست تا بدين وسيله هويت ملّى آن ها را تضعيف كنند. امام خمينى(ره) در اين باره مى گويد: (ما آن صدمه اى كه از قدرت هاى بزرگ خورديم, بايد بگوييم كه بالاترين صدمه, صدمه شخصيت بوده است. آنها كوشش كردند كه شخصيت ما را از ما بگيرند و به جاى شخصيت ايرانى و اسلامى, يك شخصيت وابسته اروپايى, شرقى و غربى به جايش بگذارند.)27

متأسفانه بعضى از روشنفكران, اصالت فرهنگى خود را بر اثر تبليغات زهراگين غربى ها از دست داده و پيروى از الگوهاى بيگانگان را براى همگان امرى لازم شمردند. آتاتورك به مردم تركيه توصيه مى كرد كه رمز موفقيت و پيشرفت شما, رفتن به سمت غرب است; يعنى خودتان چيزى نمى شويد, بايد وابسته به غرب باشيد. در كشور خودمان تقى زاده مى گفت: ايرانى اگر بخواهد رشد كند, بايد از فرق سر تا نوك پا فرنگى باشد.

6. جهانى شدن رسانه ها: هرچند ابتدا به نظر مى رسيد كه گسترش فناورى ماهواره اى و پيشرفت رسانه اى, زمينه تبادل فرهنگى در دهكده جهانى را فراهم مى كند, اما با تجربه چندين ساله معلوم شد كه اين مولودِ عصرِ ارتباطات, دو رويكرد متمايز دارد; يعنى هويت يابى و بحران هويت. امروزه رسانه ها فقط وسيله سرگرمى نيستند, بلكه طرز تفكر جامعه را مى سازند. با توجه به تغيير و تحولات عصر جديد و جهانى شدن رسانه ها, هويت ملى و فرهنگى ما با يك چالش جديدى مواجه شده است.

پاستر مى گويد: (آنچه در نوآورى هاى فنى مربوط به عصر دوم رسانه ها يعنى عصر اينترنت, پُست الكترونيكى وماهواره مهم است, دگرگونى گسترده فرهنگ, هويت فرهنگى و روش جديد ساخته شدن هويت هاست.)28

آلوين تافلر, نويسنده و منتقد اجتماعى, مى نويسد: (تكنولوژى ماهواره اى و ديگر رسانه هاى جديد, فرهنگ هاى ملى را از هم مى پاشند).29 در گذشته كه الگوها و نقش ها اندك و محدود بودند, هويت يابى آسان بود; اما امروزه الگوهاى متنوع و متضادى كه رسانه هاى متعدد ارائه مى دهند, فراروى نسل جوان و نوجوان قرار دارد و از اين رو هويت يابى آنان با دشوارى هاى بسيارى مواجه شده است. زمينه هاى موجود باعث شده تا جوانان و نوجوانان به ناهنجارى ها و رفتارهاى متضاد با ارزش هاى جامعه خويش رو آورند; چنان كه مشاهده مى گردد يك روز مانتوهاى بلند و روز ديگر مانتوهاى كوتاه, مدتى آرايش مو به سبك آلمانى و مدتى ديگر موهاى بلند و اصلاح نشده, زمانى شلوارهاى پاچه گشاد و زمانى ديگر شلوارهاى تنگ و كوتاه مُد مى شود. وقتى از اين عده سؤال شود كه چرا اين كار را كرده اند يا مثلاً اين آرم و كلمه روى لباس چه كاركردى دارد؟ پاسخ مى دهند: براى اينكه مُد است و يا مى گويند: چون همه انجام مى دهند ما هم انجام مى دهيم. خواهى نشوى رسوا/ هم رنگ جماعت شو.

جوانى كه مى كوشد طبق مُد روز يا به تعبير رايج, (با كلاس) زندگى كند, هيچ گاه هويت خويش را نخواهد يافت, زيرا يكى از نشانه هاى هويت و شخصيت سالم, ثبات است. آلن راس, روان شناس سرشناس شخصيت, مى نويسد: (غير منطقى است اگر بخواهيم از شخصيت كسى صحبت كنيم كه رفتارها, آگاهى ها, هيجان ها و انگيزه هايش براى مدت طولانى و از مكانى به مكان ديگر, تغيير مى كند و ثابت باقى نمى ماند).30 البته رسانه هاى داخلى نيز ممكن است خواسته يا ناخواسته, در فرايند هويت يابى تأثير منفى بگذارند.

راه هاى دست يابى به هويت

همان طورى كه گذشت, احراز هويت يكى از نيازهاى اساسى نسل جوان است. به نظر بعضى از صاحب نظران, اين نياز با همانندسازى و يا با تلاش و خلاّقيّت حاصل مى گردد. كسب هويت, نوسازى شخصيت, بازآفرينى و تكامل هويت, در جوامعى كه تغييرات زياد نيست, سريع تر و آسان تر است و افراد كمتر بحران هويت را درك مى كنند, اما در شرايط كنونى كه حوزه هاى انتخاب, گسترش يافته و تغييرات به سرعت انجام مى گيرد, طبيعى است هويت يابى, تلاش بيشترى طلب مى كند. آنچه مى تواند ما را در فرايند هويت يابى يارى رساند, عبارت اند از:

1. دين شناسى: بازيافت هويت در گرو پاسخ گويى به پرسش هاى بنيادين است. نظريات و مبانى دينى, پاسخ هاى مطمئن و موثقى درباره انسان, مفهوم زندگى, رازهاى هستى و سرانجام آن دارد. ساموئل معتقد است: (دين براى كسانى كه با پرسش هايى از اين دست رو به رو هستند كه: من كيستم و به كجا تعلق دارم؟ پاسخ هاى قانع كننده اى دارد).31 دين و مذهب به آدمى مى آموزد كه در مواقع مختلف زندگى چه كار كند, هدفش براى زندگى چه باشد و چگونه مى تواند به هدف نهايى خود برسد. نكته مهم ديگر, جهت مند شدن زندگى و خروج از احساس پوچى و سرگردانى است. استاد مطهرى مى گويد: (علت عمده خودكشى ها, خلأ معنوى و اشباع نشدن روحى است. احساس بيهودگى در زندگى و اينكه من براى چه زنده ام؟ چرا به دنيا آمده ام؟ فايده اين زندگى چيست؟ و…, كه پاسخ آنها را مى توان در ايمان به خداوند, جست وجو كرد و يافت.)32

زندگى با گرايش به دين, معناى ديگرى به خود مى گيرد. ويليام جيمز مى نويسد: (وقتى كه خدا را در همه چيز مى بينيم, در پست ترين چيزها, عالى ترين حقايق را درخواهيم يافت. حقيقتاً كه دنيا, دنياى ديگرى جلوه خواهد كرد.)33

در تعامل انسانى, فرهنگ پويا و مولد, بيشترين تأثيرگذارى را دارد. به اعتقاد ما اگر جوانان به پايدارترين فرهنگ ها يعنى مبانى ارزشى فرهنگ اسلامى نگرش و بينش عميق پيدا كنند, از فرهنگ بيگانه بهره مى گيرند, اما در برابر لجام گسيختگى هاى فرهنگى ايستادگى مى كنند. در اين زمينه, وظيفه اوليا و مربيان (خانواده و مدرسه), پرورش اخلاق, تربيت دينى و اعتلاى فرهنگ غنى اسلامى در بين نوجوانان و جوانان است.

2. خودشناسى: با تحقق خودشناسى, بخش عمده اى از هويت فردى محقق مى شود, زيرا بر پايه خودشناسى مى توان به پرسش من كيستم و چه نقشى دارم؟ پاسخ داد. منظور از خودشناسى, آگاهى يافتن از جنبه هاى مثبت و منفى شخصيتى و شناخت توانايى هاى درونى است كه در سايه آن, زمينه اعتماد به نفس نسل جوان فراهم مى گردد. الكسيس كارل مى گويد: (فايده عملى خودشناسى, احيا و نوسازى خويشتن است.)34

دل بستگى به هويت ملى, برخاسته از آگاهى نسبت به مفاخر و ارزش هاى ملى است. يكى از موانع هويت يابى, فقدان آگاهى است. امام على$ مى فرمايد: (الناس اعداء ماجهلوا;35 مردم دشمن چيزى هستند كه نسبت به آن جهل دارند.)

مولوى مى گويد:

آفتـى نبود بتـر از ناشناخـت

تو برِ يار و ندانى عشق باخت

3. بازگشت به خويشتن: منظور از خويشتن, ارزش ها, مفاخر, و زيبايى هاى هنر و ادب يك ملت است. تأكيد بر معرفتِ تاريخ تمدن و ميراث فرهنگى, راه را بر درك هويت ملى همواره كرده و نوجوانان و جوانان را به خودباورى مى رساند و همين امر قطعاً در احراز هويت آنان مؤثر خواهد بود. مسلمان ايرانى بايد بداند متعلق به سرزمين و تمدنى است كه بوعلى سينا, فارابى, مولوى, ملاصدرا و حافظ و سعدى را پرورانده است. به اقرار بسيارى از دانشمندان و مورخان اروپايى, غربيان نخستين حركت ها و نهضت هاى علمى خود را از شرق و از تمدن اسلامى و ايرانى الهام گرفته اند, زيرا تمدن اسلامى و ايرانى, مهد علم و فرهنگ و هنر بوده و هست. (كسانى كه در برابر ظواهر پر جذبه غرب خودباخته اند و فرنگ را با فرهنگ يكى دانسته اند, قدر و قيمت فرهنگ اسلام و ايران را نمى دانند. اگر هم اندكى مى دانند, احساس حقارتشان در مقابل تمدن تكنيكى و صنعتى غرب و يا كينه توزهايى كه به دلايلى نسبت به فرهنگ و سنن خودى داشته اند و دارند, آنان را از پذيرش حقيقت باز مى دارد.)36

به طور حتم نفى مفاخر ملى و بدبين كردن نسل جوان به فرهنگ خودى, هويت ملى را مخدوش و بى اعتبار خواهد كرد. از اين رو بيدارگران بزرگ اسلامى مانند سيد جمال الدين اسدآبادى, اقبال لاهورى, امام خمينى و… همواره بر بازگشت به خويشتن تأكيد مى ورزيده اند. امام خمينى(ره) در اين باره مى گويد: (به آنها حالى كنيد (بفهمانيد) كه شما خودتان مفاخر داشتيد, خودتان فرهنگ داريد, خودتان همه چيز داريد).37 ايشان معتقد است: اگر خودى خود را بيابيد و يأس را از خود دور سازيد و چشمداشت به غير خود نداشته باشيد, در درازمدت, قدرت همه كار و ساختن همه چيز را داريد و آنچه شبيه به اينان به آن رسيده اند, شما هم خواهيد رسيد.)38

حافظ مى گويد:

سال ها دل طلب جام جم از ما مى كرد

وانچه خود داشت ز بيگانه تمنا مى كرد

متأسفانه (ديگران نداشته هاى خود را به رخ ما مى كشند, [ولى] ما از داشته هاى خويش, بيگانه و بى خبريم, غربى ها اگر اين گونه چهره ها را داشته باشند, آن قدر به آنها مى نازند و بزرگشان مى كنند و ده ها فيلم و رمان درباره آنان مى سازند و مى نويسند تا اينكه بتوانند آنها را براى ما به صورت يك بت درآورند. ما صدها و هزاران چهره پر فروغ داريم, اما با حيات علمى و آثار و افكارشان بيگانه ايم. اين, جز روى گردانى از هويت ملى چه مى تواند باشد.)39 بنابراين بر جوانان لازم است كه مواريث خود را بهتر بشناسند تا آن را پاس دارند.

سابقه فرهنگ و تمدن اسلامى

(ولتر) درباره سابقه درخشان علم و تمدن و ادب و فرهنگ اسلامى مى گويد: (در دوران توحش و نادانى, پس از سقوط امپراتورى روم, مسيحيان همه چيز را مانند هيئت, شيمى, طب, رياضيات و غيره از مسلمانان آموختند و از همان قرون اوليه هجرى ناگزير شدند براى گرفتن علوم متداوله آن روزگار به سوى آنان روى آورند.)40

(جورج سارتن) براى نشان دادن عظمت اسلام, هفت عصر علمى را به نام دانشمندان مسلمان ناميده است: 1. عصر جابر بن حيان; 2. عصر خوارزمى; 3. عصر رازى; 4. عصر مسعودى; 5. عصر ابوالوفا; 6. عصر بيرونى; 7. عصر عمر خيام.41

امروز نيز استعداد ايرانى زبانزد خاص و عام است; موفقيت دانش آموزان ايرانى در المپيادهاى مختلف بين المللى گواه صادقى بر اين مدعا است. نخست وزير كانادا چند سال پيش اعلام كرد: (كشور ايران 35هزار متخصص در كانادا دارد كه اگر آنها بروند, با صرف ميلياردها دلار نمى توان جاى آنها را پر كرد.)42

قومى با چنين فرهنگى غنى و پر افتخار, اگر در پى كسب هويت از فرهنگ توخالى بيگانه باشد و دست گدايى به سوى آنها دراز كند, جاى بسى تأسف است. البته اين سخن به معناى عدم رابطه و مبادله با فرهنگ هاى مختلف نيست, بلكه در شرايط كنونى, تبادل فرهنگ ها يك واقعيت اجتناب ناپذير است. آنچه مهم است, حفظ جوهر وجودى و گوهر ذاتى و اركان اصلى هويت و شخصيت مستقل خويش است.

از آن جا كه فرهنگ ها حاصل تجربيات تاريخى است و هميشه در حال شدن مى باشد, براى بهتر شدن و كمال يافتن فرهنگ خودى, استفاده از تجربيات سودمند جوامع و ملل مختلف كه عصاره قرن ها تلاش آنان است, لازم و ضرورى است; ولى مهم تر از آن, گزينش آگاهانه عناصر مفيد و اجتناب از عناصر منفى و مضر آنهاست. اگر رويكرد نسل جوان به فرهنگ غرب با نقد و ارزيابى همراه باشد, با هويت ملى تعارضى ندارد و اين نوعى تبادل فرهنگ ها محسوب مى شود, اما هرگونه برخورد منفعلانه با دستاوردهاى فرهنگ غرب, هويت ملى را آسيب پذير مى سازد.

خوش بختانه ما افرادى را سراغ داريم كه با خودباورى فرهنگى, در برابر فرهنگ غرب, فعالانه برخورد كرده و تسليم خواسته هاى غير ارزشى آنها نگشتند. يكى از آن راد مردان بزرگ, شهيد دكتر چمران بود كه در دانشگاه تمام نمره هايش 20بود. در سال دوم دانشگاه, يكى از استادان, همه دانشجويان را مقيد كرد كه با كراوات سر جلسه امتحان حاضر شوند, اما در آن جلسه, كراوات نزد. استاد 2نمره از او كم كرد و نمره اش 18 شد.43

4. بازشناسى فرهنگ غرب: يكى از شيوه هاى تقويت خودباورى فرهنگى و بازگشت به خويش, معرفى نمادهايى از فرهنگ رقيب است. اين امر انگيزه حفظ هويت فرهنگى و ملى را مضاعف مى سازد. شناخت هويت ملى, در گرو درك صحيح معارضان اين هويت, از جمله پايگاه غرب است. پيشرفت علم و تكنولوژى در دوره هاى اخير, اين باور را در بين عده اى از مردم به ويژه نسل جوان به وجود آورده كه غربى ها از نظر فرهنگ نيز برترى دارند. اين غرب باورى قطعاً مبتنى بر شناخت اصولى و جامع آنها نبوده, بلكه حاصل تقليد شتاب زده از ظواهر فرهنگ بيگانه و گم كردن هويت فرهنگى خويش است.

(هانتينگون معتقد است: پيروزى غرب بر جهان, ناشى از برترى انديشه ها, ارزش ها يا دين نبود, بلكه معلول برترى غرب در استفاده از خشونت سازمان يافته بود).44 فرهنگ برتر داراى ويژگى هايى همچون پيشينه, پشتوانه, آثار مكتوب و غير مكتوب; مانند كتابخانه ها, مواريث فكرى, هنرى و ادبى, شخصيت هاى علمى و فرهنگى, بقا و پايدارى يك فرهنگ و قدمت مراكز علمى پژوهشى است. بازشناسى فرهنگ غرب با مؤلّفه هاى فوق, كار سختى نيست. اروپا و غرب كه انديشه آزادى و راه پيشرفت در علم و صنعت را از اسلام و مسلمين آموخت, امروز خود را طلايه دار تمدن در جهان مى داند و همگان را به اقتباس از آن فرامى خواند.

در قرون وسطا كه نزديك هزار سال طول كشيد و برخى آن را عصر ظلمت خوانده اند, عامل عمده اى كه به جهان مسيحيت مدد علمى و فكرى رسانيد, فرهنگ اسلامى بود و تمدنى نيز كه پديد آمد تاحد زيادى متأثر از اسلام و داده هاى آن بود45. البته بايد اذعان كرد كه مسلمانان با آن سابقه درخشان, به دليل خودباختگى و گم كردن هويت خود, در ميدان رقابت بازماندند, اما در عين حال توجه به اين نكته ضرورى است كه هرگونه پيشرفت علمى, فنى, صنعتى و فن آورى, لزوماً موجب پيشرفت فرهنگى و معنوى نيست.

بحران معنويت و اخلاق در جوامع پيشرفته, افزايش ناهنجارى ها; مانند قتل, جنايت و خشونت, شيوع فساد و بى بندوبارى, آمار رو به تزايد مبتلايان به ايدز, افزايش نرخ طلاق و فرزندان نامشروع و…, نمودهايى از سقوط اخلاقى غرب است. بنابراين لازم است جوانان هر دو روى سكه غرب را كه تكنولوژى و انحطاط اخلاقى است, ملاحظه نمايند تا در انتخاب الگوى جامع و راستين دچار اشتباه نشوند و از طرفى بدانند كه حركت به جلو, در گرو پشت كردن به سنت هاى اصيل نيست. ژاپن با حفظ همان لباس سنتى و خط باستانى خود, يكى از هفت كشور صنعتى دنيا شد, ولى تركيه با وجود تغيير لباس و خط و سبك زندگى خود, هنوز براى عضويت در اتحاديه اروپا با مشكل مواجه است.

5. زمان شناسى: يكى از عواملى كه به انسان كمك مى كند تا در گرماگرم زندگى, هويت اصلى خود را فراموش نكند, شناخت زمان و زمانه است. اميرالمؤمنين$ مى فرمايد: (شناخت آدمى از زمان خود, براى شناخت هاى او كافى است).46 اين روايت ميزان اثرگذارى شناخت زمان بر زندگى انسان را نشان مى دهد. كسى كه زمانش را بشناسد, تغييرات و پستى و بلندى آن را نيز مى شناسد. از اين رو در تاريكى ها و تحولات گمراه نمى شود. امام صادق$ مى فرمايد: (كسى كه زمانش را بشناسد, آماج اشتباهات قرار نمى گيرد.)47

ييكى از آثار شناخت زمان, كنار آمدن با زمان و تغييرات آن است. گاهى حركت و زمان و رخدادهاى آن, برخلاف اعتقاد و هويت ماست. در اين صورت راه صحيح, نه دشمنى با زمان و شنا كردن برخلاف جريان آب است, كه امام على$ مى فرمايد: (من عاند الزّمان ارغمه; هركس با زمان دشمنى كند, زمان, او را به خاك خواهد نشاند)48 و نه احساس انفعال و كهترى, به بهانه امروزى شدن, اصالت و هويت شخصى و ملى را زيرپا گذاشتن. راه كار مناسب در برخورد با تغييرات زمانه, دورانديشى و مدارا كردن با زمان و ژرف نگرى به مسائل است. امير مؤمنان على$ مى فرمايد: (عارف ترين مردم به زمان كسى است كه از تغييرات زمان خود به تعجب درنمى آيد.)49

نكته مهم آن است كه در حال زندگى كنيم, اما به گذشته هم نيم نگاهى بيندازيم. صرف اينكه چيزى مربوط به زمان گذشته است, دليل بر عدم كارايى آن در عصر ما نيست; همان طورى كه صرف اينكه چيزى متعلق به امروز است, لزوماً خوب و مفيد نيست. پس بياييم (تازه باشيم, چون نسيم و باستانى, چون دماوند.)50

پى نوشت ها:

1 ـ محمدرضا شرفى, جوان و بحران هويت, انتشارات سروش, ص18.

2 ـ همان, ص8.

3 ـ فرهنگ عميد, ص1265.

4 ـ محمد معين, فرهنگ معين, ج4, ص5228.

5 ـ على اكبر دهخدا, لغت نامه, ج14, ص20866.

6 ـ محمدرضا شرفى, همان, ص8.

7 ـ همان, ص9.

8 ـ مجله حديث زندگى, ش11, ص70.

9 ـ مرتضى مطهرى, مجموعه آثار, ج2, ص141.

10 ـ محمدرضا مهدوى كنى, نقطه هاى آغاز در اخلاق عملى, ص51.

11 ـ غررالحكم و درر الكلم, ج2, ص522.

12 ـ همان, ج4, ص340.

13 ـ پيرامون انقلاب اسلامى, ص9.

14 ـ سيرى در نهج البلاغه, ص298.

15 ـ زمر(39) آيه 15.

16 ـ بقره(2) آيه 102.

17 ـ محمدرضا شرفى, همان, ص16.

18 ـ همان.

19 ـ سعيد شاملو, مكاتب و نظريه ها در روان شناسى شخصيت, ص67.

20 ـ محمدرضا شرفى, همان, ص125.

21 ـ على اصغر احمدى, روان شناسى نوجوانان و جوانان, ص28.

22 ـ همان, ص29و30.

23 ـ زخرف(43) آيه 54.

24 ـ نشريه پيوند, آبان 1380, ص47.

25 ـ على اصغر احمدى, همان, ص28.

26 ـ صحيفه نور, ج9, ص166.

27 ـ همان, ج14, ص76.

28 ـ مجله حديث زندگى, ش13, ص66.

29 ـ محمدرضا شرفى, همان, ص137.

30 ـ روان شناسى شخصيت, ترجمه سياوش جمالفر, ص17.

31 ـ محمدرضا شرفى, همان, ص96.

32 ـ فلسفه اخلاق, ص230.

33 ـ دين و روان, ترجمه مهدى قائنى, ص167.

34 ـ انسان موجود ناشناخته, ترجمه پرويز دبيرى, ص305.

35 ـ نهج البلاغه فيض الاسلام, قصار 163.

36 ـ جلال رفيع, فرهنگ مهاجم, فرهنگ مولد, ص289.

37 ـ ديدگاه هاى فرهنگى امام, ص54.

38 ـ حديث ماندگارى, ص162.

39 ـ مجله حديث زندگى, ش11, ص10.

40 ـ محمدرضا حكيمى, دانش مسلمين, ص105.

41 ـ همان, ص111.

42 ـ محمدتقى مصباح يزدى, تهاجم فرهنگى, ص97.

43 ـ احمد دهقان, چلچراغ, ص22.

44 ـ محمدرضا شرفى, همان, ص155.

45 ـ ر.ك: محمدرضا حكيمى, همان, ص97.

46 ـ بحارالانوار, ج75, ص80.

47 ـ تحف العقول, ص356.

48 ـ غررالحكم و درر الكلم, ج5, ص432.

49 ـ همان, ج2, ص449.

50 ـمجله حديث زندگى, ش13, ص6.